

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آله الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث پیرامون روایت مبارکه عمار بن موسی الساباطی:

بحث در این روایت مبارکه عمار بن موسی الساباطی بود عن ابی عبدالله علیه السلام که حضرت فرمود:

«كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الطَّيْرِ يُتَوَصَّأُ مِمَّا يَشْرَبُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تَرَى فِي مِنْقَارِهِ دَمًا.»

یا در آن عبارت دیگر فرمود:

«وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ فِي مِنْقَارِهَا قَدْراً تَوَصَّأً وَ اشْرَب.»

در این حدیث شریف ما در چهار جهت باید صحبت کنیم. یکی بیان احتمالات بود. مقام دوم و بحث دوم این است که ظاهر از این روایت کدام یکی از این احتمالات است. مطلب سوم این است که آیا استصحاب در کدام تقدیر از این احتمالات جاری است و در کدام شق جاری نیست. مطلب اخیر و چهارم هم این است که حالا اشکال محقق همدانی در نهایت وارد است یا وارد نیست.

بحث اول: بیان احتمالات (2:30)

محتملات را ما دیروز چهار محتمل ذکر کردیم اما امروز که دقت دوباره‌ای شد، دیدم محتملات شش تا است و ضربدار دو که می‌شود، می‌شود دوازده تا. چون واژه «تری» و واژه «علم» دو احتمال در آن هست. یکی این که طریقی باشد و دوم این که موضوعی باشد که دیروز عرض شد. در «تری فی منقاره دماً»، دیروز گفتیم دو احتمال است اما سه احتمال است. یکی این که مقصود از دم....

سؤال: ببخشید تری به معنای دیدن که احتمال نیست؟

جواب: چرا. «تری» یعنی ببینی منتها به عنوان علم است. یعنی کشف بشود برایت، مبین بشود برایت با دیدن. حالا اگر یک کسی کور است و نمی‌بیند ولی بین به او خبر می‌دهد که این جوری است، خب اشکال ندارد. این «تری» روشن است که معنایش علم است، آگاهی پیدا کردن نه حتماً با چشم دیدن. مسلم است که «تری» نسبت به این جهت، طریقی است. اما حالا باز آن علم پیدا کردن، آگاهی پیدا کردن، موضوعیت دارد یا باز طریقیست دارد. و الا خود چشم معلوم است که خصوصیتی ندارد.

اما در «تری فی منقاره دماً» سه احتمال هست.

یکی این که «دماً» یعنی جسم الدم معلوم تو باشد، حالا یا به نحو طریقی یا به نحو موضوعی، یعنی وجود جسم دم معلوم تو باشد.

احتمال دوم این که مقصود از دم، نجاست دمویه باشد، نه جسم دم. خب نجاست دمویه خودش دو قسم هست. یعنی دو جور می‌شود تصور کرد. این که کنایه باشد از وجود نجاست دمویه. «إلا أن ترى في منقارها دماً» یعنی بدانی که نجاست دمویه در منقار وجود دارد.

سوم این است که نه، کنایه است از تنجس. «إلا أن ترى في منقاره دماً» یعنی الا این که بدانی منقارش نجس است. تنجس، نه وجود النجاسة الدمویه.

پس یک وقت می‌گوییم وجود نجاست در منقار ملاک است. اگر آگاهی پیدا کردی، علم پیدا کردی به وجود النجاسة الدمویه در منقار، دیگر آب متنجس می‌شود. یک وقت می‌گوییم نه، اگر علم پیدا کردی به این که منقار نجس است دیگر آب متنجس می‌شود.

سؤال: ...

جواب: الان در سینه حضرتعالی علم هست و علم که وجود دارد شما عالم هستید. یک وقت نظر می‌کنیم به این که شما عالم هستید. به این وصف توجه می‌کنیم که انت عالم. یک وقت نه توجه به این است که این علم آن جا هست. لازمه این که علم آن جا هست که شما عالم می‌شوید، به آن کار نداریم. به تحقق علم در سینه شما کار داریم، نه به عالم شدن شما.

این که فقیه باید لسان ادله را خوب توجه بکند، دقت بکند برای این است که این‌ها با هم تفاوت می‌کند.

پس بنابراین در عبارت «إلا أن ترى في منقاره دماً» یک احتمال این است که وجود جسم دم را در منقار ببینیم. دوم احتمال دارد می‌خواهد کنایه بفرماید از این که بدانیم نجاست دمویه وجود دارد در منقار. سوم احتمال دارد می‌خواهد کنایه بفرماید از این که بدانی منقار نجس است. خونی ببیند آن جا کنایه است از این که بدانی منقار نجس است.

سه احتمال در مورد این جا هست و دو احتمال هم در علم است لذا ضربدر هم می‌شوند شش تا.

خب حالا چرا گفتیم دوازده تا می‌شود؟

تارَةً باز استظهار می‌کنیم که امام علیه السلام در این روایت در مقام بیان حکم واقعی هستند و احتمال دیگر هم این است که نه در مقام بیان حکم ظاهری باشند مثل کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قدر. این جا هم حضرت علیه السلام می‌فرماید: توصاً و اشرب تا بدانی در منقارش کذا است.

خب پس بنابراین، شش احتمال برای این که حضرت علیه السلام در مقام بیان حکم واقعی باشند و شش احتمال هم برای این که در مقام بیان حکم ظاهری باشند. مجموعاً احتمالاتی که در این روایت شریف داده می‌شود دوازده تا است.

سؤال: ...

جواب: تنجس این است که متصف شده این منقار به نجاست. به حیث اتصاف منقار کار دارد. کنایه می‌زند از این که این منقار نجس شده، تنجس پیدا کرده. اتصاف پیدا کرده. اگر بگوییم نه، نجاست وجود دارد در این جا، کار ندارد به اتصاف منقار، کار دارد به این که وجود این نجاست در این جا هست یا نیست، اگرچه وجود نجاست در منقار ملازمه دارد عقلاً با اتصاف در بعض موارد. چون اگر عقلاً هم نگوییم اما عادتاً وجود نجاست ملازمه دارد با این که اتصاف هم حاصل است. مثل این که وقتی علم در سینه‌ای بود او عالم می‌شود اما یک وقت ما توجه داریم به اتصاف و یک وقت توجه داریم به وجود این علم. الان ما صحبت می‌کنیم و می‌گوییم علمی در عالم هست؟ علم در عالم پیدا می‌شود؟ خب بله این همه عالم نشسته این جا. پس علم وجود دارد چون می‌خواهیم ببینیم علم وجود دارد یا ندارد و کاری نداریم به این که کسی به علم متصف است و یا نیست. تارّه می‌خواهیم ببینیم عالم یعنی من اتصف بهذا العلم وجود دارد یا نه.

بحث دوم: روایت ظهور در کدام احتمال دارد (10:33)

اما ظهور در کدام دارد؟

این که مقصود امام علیه السلام علم موضوعی باشد حالا چه به نحو وجود دم، چه به نحو وجود نجاست دمویه، چه به نحو علم به تنجس منقار، این سه تا که علمش را موضوعی بگیریم قطعاً خلاف ظاهر است. این که امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید که تنجس وقتی است که شما علم داشته باشید و در نتیجه اگر واقعاً ملاقات با دم هم کرده باشد چه با نفس دم، چه با نجاست دمویه، چه با منقاری که متنجس است، ولی شما علم نداشته باشید واقعاً نجاست حاصل نشده، این یک امر بعیدی است همان طور که دیروز عرض کردیم. به دو قرینه این احتمال بعید است. یکی این که باب نجاسات و قذارات عند العرف یک امور واقعی هستند. اگر اعتبار هم می‌کنند الگو برداری از امر خارجی دارند می‌کنند. از واقع دارند الگوبرداری می‌کنند. بنابراین در آن‌ها علم و جهل و اطلاع انسان‌ها دخالت ندارد. اگر بدانی این بول است، قذر و کثیف است و اگر ندانی این بول است، مثل آب زلال است و پاک است و هیچ قذارتی ندارد، این از اذهان عرف خارج است.

سؤال: ...

جواب: حتی در حکم ظاهری. حالا شما واقعی‌اش را حساب کنید تا آن یکی.

قرینه دوم این است که اصلاً واژه‌های مرآتی ظهور اولی‌اش همین مرآت است نه موضوعیت. واژه‌های مرآتی که کاشفیت دارد و وراء خودش را نشان می‌دهد مثل علم، مثل بیان، مثل تبیین، مثل رؤیت در این جاها، این‌ها همه واژه‌های مرآتی هستند. ذات واژه‌های مرآتی این است.

پس بنابراین هم از نظر خود واژه «علم» و «تری» و هم از نظر مرئی و معلوم که در این جا مرئی و معلوم ما نجاست و قذارت است و آن‌ها تمام الموضوع هستند در نظر عرف برای احکام نه این که آن‌ها یک جزء موضوع باشند و یک جزئ دیگرش هم علم شما باشد، تبیین و اطلاع شما باشد. این دو تا قرینه باعث می‌شود که آن سه معنای اول خلاف ظاهر

باشد و بگویم مقصود نیست.

سؤال: ...

جواب: توضیح دادم، عرض کردم که نجاسات شرعیه یا همان قذارات واقعیه خارجیه عرفیه است که شارع فرموده و کَشَفَ عنه الشارع و یا این که الگوی از آن برمی‌دارد مثل نجاست کفار که الگوبرداری می‌کند. می‌گوید بین بول چه جوری است و من در این جا هم اعتبار می‌کنم که همان در این جا هست.

سؤال: قرینه دوم را همه جا ملتزم می‌شویم؟

جواب: ظاهر اولش این است الا این که قرینه برخلافش باشد. بله یک جا هم تناسب حکم و موضوع‌هایی ممکن است اجمال ایجاد بکند.

سؤال: قرینه دوم از باب کثرت استعمال است؟

جواب: واژه‌های مرآتی چون مرآت است، ظاهر حال این است که استفاده که می‌کنند به جهت مرآتیتش دارند استفاده می‌کنند، نه به جهت ذات خودش و موضوعیت داشتن.

سؤال: ...

جواب: بله کثرت استعمال و ظهور حال افرادی که از مرآتی، مرآتی استفاده بفرمایند. حالا این‌ها دیگر در جهات روانکاویش است. و ظهور این که استخدام هر وسیله‌ای که غایت طبیعی دارد، این است که برای آن غایت طبیعی‌اش هست. عناوین مرآتی غایت طبیعی‌اش مرآتیتش است، نشان ماورائش هست. آن کسی هم که این را به کار می‌برد، ظاهر حالش این است که به همین هدفی که این دارد، دارد استعمالش می‌کند.

سؤال: ...

جواب: آره. اگر شارع گفت همین که از حمام درآمده و این قدر بلوری است، کثیف است، قذر است، ظاهر این قذر چیست؟ یا ما نمی‌فهمیم یا می‌گوییم بله شارع که دارد می‌گوید قذر، در این جا همان کثافتی را که ما در بول می‌بینیم، در غایط می‌بینیم، در خون می‌بینیم، در این جا هست منتها ما چشم بصیرت نداریم و شارع یکشف عنه، فلذا گفتند الطهارة و النجاسة امران واقعیان تکوینیان کشف عنهم الشارع. یک جاهایی ما می‌فهمیم و یک جاهایی نمی‌فهمیم. آن جایی که نمی‌فهمیم کشف عنه الشارع. خب اما اگر بگویم یک جاهایی هم ممکن است که قذارت واقعاً نباشد در عالم تکوین کما این که مرحوم امام احتمال دادند در مورد نجاست کفار که این چنینی باشد، اما شارع برای این که تنفر ایجاد کند در نفوس و از کفار جدایی پیدا بشود بین مسلمانان و آن‌ها، می‌گوید این‌ها مثل بول هستند. این‌ها هم بول هستند. یعنی همان کثافتی را که آن جا دارد، من در این جا اعتبار کردم. باز همان کثافت را می‌گوید. می‌گوید قذر، می‌گوید نجس، یعنی همان که آن جا می‌بینید در تکوین، در این جا من اعتبار کردم. الگو از آن جا برداشتم. باز وقتی می‌خواهد الگو بردارد، خب آن جا که دایره مدار علم نبود، پس در این جا هم دایره مدار علم نیست. این فهم عرفی است. خب این احتمالات.

سؤال: ...

جواب: این‌ها قرائن می‌خواهد. موضوع بودنش قرینه می‌خواهد. مثل مجاز است. اصل این است که لفظ در حقیقت استعمال می‌شود و مجاز اگر باشد باید قرینه بیاید. این که عناوین مرآت در لسان شارع یا را هر متکلمی وقتی به کار می‌برد مقصودش موضوعیت باشد نه طریقت باشد احتیاج به قرینه دارد. مثلاً می‌گوید: اگر می‌دانی شهادت بده. می‌گوید: اگر می‌دانی فتوا بده. در آن جا معنایش همین است. یعنی موضوع، علم است. به تناسب حکم و موضوع، علم موضوع است. نه اینکه بگو فتوا می‌دهیم حالا ان شاء الله مطابق واقع در می‌آید. اگر رفتی و فتوا دادی و بعداً هم دیدی مطابق با واقع است ولی آن موقع جاهل بودی، کار حرام انجام دادی ولو این که اتفاقاً مطابق با واقع درآمده. شما فتوایت مخالف واقع نیست اما جایز نبوده فتوا بدهی چون در هنگام فتوا عالم نبودی. ادله‌ای که اخذ کرده علم را در جواز افتاء، آن به تناسب حکم و موضوع ظهور در موضوعیت دارد. برای این که می‌خواهد از شبهه‌ی افتراء، از شبهه‌ی در خلاف واقع انداختن مردم و این‌ها جلوگیری فرماید و در باب شهادت هم همین جور است. آن جاها قرینه وجود دارد. می‌گوید اگر می‌دانی خون به لباست چکیده، لباست نجس است. یعنی اگر نمی‌دانی ولی خون چکیده به لباس، نجس نیست؟ این جا این را نمی‌فهمیم. در این جا می‌فهمیم واقع الاصابه موضوع است، بدانم یا ندانم. منتها وقتی نمی‌دانم معذورم.

پس بنابراین گفتیم آن سه تایی اولی که علم، رؤیت، موضوعی باشد، خلاف ظاهر است به دو قرینه.

و اما این سه احتمال اخیر که علم در آن طریقی است. حالا علم به وجود دم، علم به وجود نجاست دمویه، علم به تنجس منقار.

از این سه احتمال ظاهر کدام است؟

لا یبعد که بگویم ظهور در همان معنای اول است از این سه تا. همان که شاید مرحوم حاج آقا رضا فهمیده. یعنی بینی جسم خون را، چرا؟ به خاطر واژه رؤیت. نجاست دمویه رؤیتی نیست. دست اگر خورش پاک شد ولی آب نکشیدی، نجاست دمویه در این جا هست اما لایری. تنجس دیدنی نیست. آن که دیدنی است جسم است. آن که دیدنی است خود خون است. چون امام علیه السلام ولو در آن روایت دیگر علم به کار برده اما معلوم می‌شود در آن جا از معلوم یک چیزی مقصود است که «تری» هم می‌شود گفت به آن که در این روایت تعبیر به «تری» فرموده.

سؤال: ...

جواب: امام علیه السلام تعبیر فرموده: «الا أن تری فی منقارها دمًا».

سؤال: ...

جواب: نه، «تری» را که امام علیه السلام به کار برده به دلیل اخبار ثقه. خب این جایی که امام علیه السلام منفصلاً از آن فرموده «تری» معنایش جز این نیست که یعنی جسمش. آن جسم خون را دیده باشد. «تری فی منقاره دمًا». آن جایی که من می‌دانم نجاست دمویه هست، درسته بگویم آری النجاسة؟ نه مگر عرفانی بخواهیم حرف بزنیم. به دید بصیرت بخواهیم بگویم. اما به دید ظاهری، به دید چشم درست نیست. «دیدار خدا بود میسر با دیده‌ی دل نه دیده‌ی سر». چیزهای معنوی که با دیده سر نمی‌شود دید. خب البته خاک بر فرق من و تمثیل. نمی‌خواهم بگویم آن جا با این جا. ولی چیزهایی که جسم

نیست و آن که فیزیک توضیح می‌دهد برای دیدن در مورد آن‌ها ممکن نیست، گفتن تری درست نیست. خب این جا که امام علیه السلام فرموده تری فی منقاره دماً. آن جایی هم که فرموده است علم داشته باشی، همین را دارد می‌فرماید یا چیز دیگری اعم از این می‌خواهد بفرماید؟ آن جا هم فرموده علم به وجود دم داشته باشی. پس معلوم می‌شود این که این جوری فرموده در این لسان و در یک وقتی دیگر که برای مردم صحبت می‌فرماید، می‌فرماید تری و الا در این جا هم می‌توانست امام علیه السلام بفرماید تعلم. امام علیه السلام می‌توانست به جای این بفرماید: تَوْضُأً مِنْهُ وَ اشْرَبْ اِلَّا اَنْ تَتَنَجَّسَ الْمَنْقَارُ، ولی می‌فرماید بینی خون را. از این جهت لایبعد که بگوییم ظاهر این است که حضرت علیه السلام می‌فرماید خود خون را بینی. اگر خود خون دیده می‌شود آن ملاقی‌اش نجس است و اگر خود خون را نمی‌بینی آن ملاقی‌اش نجس نیست.

بنابراین اگر این جور معنا کردیم و گفتیم ظاهر این است، قهراً از بین معانی سته این احتمال متعین می‌شود.

اما حالا اگر کسی برایش این مطلب واضح نشد، قهراً مردد می‌شود بین این معانی ثلاثه که خود دم مقصود امام علیه السلام است یا کنایه از وجود نجاست دمویه است یا این که کنایه از تنجس است. و لایبعد که اگر ما معنای اول را استظهار نکردیم و دائر شد بین معنای چهارم و پنجم و ششم یعنی وجود النجاسة و تنجس، بعید نیست گفته بشود آن تنجس بیشتر عرفیت دارد. این که می‌گوید اگر در لباس خون دیدی، یعنی می‌خواهد بگوید اگر لباس نجس است، نه این که وجود النجاسة مع الغض از این که لباس چه اتصافی پیدا کرده. یعنی کنایه است از این که بدانی لباس نجس است، بدانی منقار حیوان نجس است.

بنابراین ادعای ما این است که در این سه تا معنا، استظهار اولی این است که معنای چهارم مقصود است و اگر از آن غمض عین بکنیم ظاهر معنای ششم است. این هم از نظر ظهور.

این از جهت این که کدام یک از احتمالات ظهور دارد.

بحث سوم: استصحاب در کدام یک از این احتمالات جاری است (26:43)

اما مقام سوم که جریان استصحاب باشد.

خب دیروز عرض کردیم راجع به جریان استصحاب که اگر علم موضوعی باشد روشن است که استصحاب جاری نمی‌شود، چون استصحاب به جای قطع موضوعی نمی‌نشیند.

اما اگر علم را طریقی گرفتیم، رؤیت را رؤیت طریقی گرفتیم، امام علیه السلام می‌فرماید که سؤر این طیور پاک است ولی اگر در منقارش خون بود سؤر این طیور نجس است. آیا این جا می‌توانیم استصحاب جاری بکنیم؟

لقائل این که بله می‌توانیم استصحاب جاری بکنیم. برای این که می‌گوییم هذا منقارٌ بالوجدان، و قبلاً خون در این منقار وجود داشته و الان شک داریم خون وجود دارد یا

ندارد؟ استصحاب می‌کنیم که خون وجود دارد. پس بنابراین این آبی که ملاقات کرده با این منقار نجس است.

دیروز عرض کردیم که این استصحاب جاری نیست. این بیان درست نیست برای جریان استصحاب. چرا؟ برای خاطر این که برای نجاست آب تمام موضوع این نیست منقار باشد و خون در آن باشد، بلکه به تناسب همین روایت و سایر روایات و حکم عرف ملاقات هم لازم است. عرف همان طوری که در سرایت نجاست رطوبت مسریه را لازم می‌داند. ما اگر هیچ روایتی هم نداشته باشیم در باب سرایت نجاسات، می‌گوییم شرط سرایت نجاست از نجس و منتجس به شیء طاهر این است که رطوبت مسریه وجود داشته باشد. اگر هر دو خشک باشند سرایت حاصل نمی‌شود ولو در روایت هم تقیید نشده و فرموده اذا اصاب ثوبک الکلب فاغسله. ندارد رطباً اما تقیید می‌کنیم چرا؟ به خاطر آن فهم عرف. همین طور که عرف وجود رطوبت را لازم می‌داند ملاقات را هم لازم می‌داند. و اگر امام علیه السلام در این روایت «و لاقی» را نفرموده به خاطر این است که مفروض این است. چون سؤال از شرب آن ماء است و شرب بدون ملاقات که نمی‌شود. با میله که نمی‌آید بنوشد تا بگوید ملاقات نکرد. خب پس بنابراین ملاقات موضوعیت دارد در این باب. این منقار است بالوجدان و استصحاب می‌گوید در این منقار خون است. این استصحاب که نمی‌تواند اثبات کند ملاقات را. درسته لازمه وجود دم در این جا بعد از شرب او، تحقق ملاقات است اما این لازمه عقلی است. استصحاب بقاء دم آثار شرعی را اثبات می‌کند نه ملاقات با آن دم را. ملاقات با دم را اثبات نمی‌کند.

سؤال: ...

جواب: در ظرف شک داریم می‌گوییم.

ملاقات را که اثبات نمی‌کند. ملاقات با آن دم باید باشد. پس بنابراین، این استصحاب جاری نیست به این بیانی که دیروز گفتیم.

اما لقائل آن یقول که شارع در این جا موضوع حکمش منقاری است که در آن خون باشد و دوم ملاقات با منقار نه ملاقات با خون. اگر شما ملاقات با خون را موضوع قرار دهید، استصحاب، مثبت می‌شود. چرا؟ چون ملاقات با خون موجود وجدانی که نیست. چرا وجدانی نیست؟ چون اطلاع نداریم که خون هست یا نیست فلذا وجدانی نیست. اگر بخواهیم از رهگذر استصحاب ملاقات با خون را اثبات کنیم می‌شود مثبت. اما اگر بگوییم آن که این جا لازم است ملاقات با منقار است. شارع دارد این جوری می‌گوید، هر منقاری که خون در آن وجود داشته باشد و هر چه با آن منقار ملاقات کرد نجس است. این که عیب ندارد و ظاهر روایت شریفه هم همین است. می‌فرماید اگر در منقار خون هست و وقتی ملاقات با منقار کرد، آن نجس است پس نگفته با خون ملاقات کرد.

پس بنابراین، این روایت این را دارد می‌فرماید. منتها این یک لازمه‌ای دارد و آن لازمه را چه کارش کنیم؟ و آن لازمه این است که معمولاً باید بگوییم در این حیواناتی که معمولاً جیفه خوار هستند، غذای طبیعی‌شان جیفه است مثل عقاب و شاهین، علم داریم که قدر در منقارشان قبل از این ملاقات وجود داشته و در این جاها عند الشک همیشه باید بگوییم استصحاب داریم.

سؤال: قطع که نداریم؟

جواب: چرا قطع داریم، به حضرت عباس قطع داریم.

سؤال: ازاله هم نشده؟

جواب: خب آن حرف دیگری است.

این لازمه‌ی این حرف می‌شود. این لازمه را شیخنا الاستاد قدس سره در تنقیح میانی العروه به یک مناسبتی طرح کردند که ما معمولاً در این حیوانات می‌دانیم این چینی است. پس بنابراین غالباً و دائماً باید در ظرف شک هم بگوییم که اجتناب باید کرد. ایشان یک راه حلی ذکر کردند.

خب ایشان می‌فرماید که این درسته و ما چنین حالت سابقه‌ای را معمولاً می‌دانیم در این‌ها هست اما زوال آن را هم می‌دانیم. این جور نیست که همیشه این منقارشان متلوث باشد. زوالش را هم می‌دانیم. پس علم داریم مطهر وارد شده و منجس هم وارد شده به این منقار. استصحاب بقاء آن نجاست داریم چون یک حالت سابقه‌مان نجاست است. استصحاب طهارت هم داریم چون می‌دانیم در سابق طهارت هم حادث شده. منتها جلو و عقب آن را نمی‌دانیم. آخرین حادثه طهارت است و یا آخرین حادثه نجاستی است که هنوز طهارت ملحق به آن نشده. آخرین حادثه را نمی‌دانیم. ولی به ماسبق که نگاه می‌کنیم یقین داریم دو تا حالت برای این منقار بوده. یک حالت نجاست است و یک حالت طهارت است. خب هر دو استصحاب جاری می‌شود و تعارضاً، تساقطاً و به قاعده طهارت تمسک می‌کنیم. در ظرف شک می‌گوییم پاک است ولی لا استصحاباً.

سؤال: ...

جواب: می‌دانیم آن طهارت روز اول از بین رفته به خاطر این که حتماً در این مدت جیفه خورده. پس یقین به تحقق نجاست در منقار داریم. یقین به تحقق طهارت هم در منقار داریم. این دو تا مستصحاب وجود دارد. این دو تا مستصحاب‌ها نمی‌شود الان هر دو به بقائش شارع حکم بکند فلذا تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند و ما به نحو شبهه موضوعیه شک می‌کنیم که بالاخره این منقار الان پاک است یا نجس است و کل شیء طاهر حتی تعلم اُنه قدر می‌گوید پاک است.

خب این در احتمال چهارم بود.

اما احتمال پنجم: علم پیدا کنیم به وجود نجاست دمیه. این جا هم آیا استصحاب جاری می‌شود یا نه؟

در این جا هم برای این که استصحاب جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود، دو نظر می‌شود داد.

یک نظر بگوییم نه استصحاب جریان ندارد چون مثبت است. چون شما استصحاب می‌کنید وجود نجاست را و استصحاب وجود نجاست، ملاقات با نجاست را اثبات نمی‌کند مگر بالاصل المثبت. چون ملاقات با نجاست وجدانی که نیست. به این لحاظ این استصحاب می‌شود مثبت و جاری نیست. اما اگر بگوییم امام علیه السلام در مورد طیور ملاقات با نجاست را موضوع قرار نداده بلکه ملاقات با منقاری که فيه النجاسة موضوع است. خب می‌گوییم ملاقات با منقار که وجدانی است و استصحاب می‌گوید این منقار فيه النجاسة.

پس بنابراین موضوع درست می‌شود. بنابراین علی تقدیر ثانی هم اقوی این است که استصحاب جاری می‌شود به خاطر این استظهار.

و اما علی الآخر که بگویم کنایه است از این که اگر منقار منتجس است، این آب منفعل می‌شود و الا فلا. حضرت علیه السلام این را می‌خواهند بفرمایند. اگر این باشد که دیگر استصحاب جریانش خیلی واضح است و هیچ اصل مثبتی لازم نمی‌آید. چرا؟ چون استصحاب می‌گوید این منقار کان منتجساً فالآن کما کان. پس منقار می‌شود منتجس و ملاقات با این منقار منتجس هم که وجدانی است. بنابراین در تقدیر ششم هیچ اشکالی در جریان استصحاب دیگر باقی نمی‌ماند.

بنابراین حق این که در این سه فرض اخیر که علم را طریقی گرفتیم و رؤیت را طریقی گرفتیم، استصحاب در این جا قابل جریان است و می‌شود جاری بشود. خب این هم مقام سوم بود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.